

12. Am nächsten Tag erfuhren viele von denen, die zum Passafest gekommen waren, dass Jesus sich auf den Weg nach Jerusalem gemacht hatte.

13. Da nahmen sie Palmzweige in die Hand und zogen ihm entgegen. "Hosianna!", riefen sie. "Gesegnet sei er, der kommt im Namen des Herrn, der König Israels!,,

14. Jesus hatte einen jungen Esel geliehen und ritt auf ihm in die Stadt, wie es in der Heiligen Schrift steht:

15. "Fürchte dich nicht, Tochter Zion! Dein König kommt zu dir! Er reitet auf einem Eselsfohlen."

12. بامدادان، جمعیتی کثیر که برای عید آمده بودند، چون شنیدند عیسی به اورشلیم می‌آید،

13. شاخه‌های نخل در دست به پیشباز او رفتند. آنان فریادکنان می‌گفتند: «هوشیعیانا! مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید، مبارک است پادشاه اسرائیل!»

14. آنگاه عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد؛ چنانکه نوشته شده است:

15. «مترس! ای دختر صهیون، هان پادشاه تو می‌آید، سوار بر کره الاغی!»

16.Doch das verstanden seine Jünger damals noch nicht. Erst nachdem Jesus in Gottes Herrlichkeit zurückgekehrt war, erinnerten sie sich, dass man ihn genauso empfangen hatte, wie es in der Schrift vorausgesagt war.

17.Die Leute in der Menge, die dabei gewesen waren, als Jesus Lazarus aus dem Grab gerufen und vom Tod auferweckt hatte, hatten überall davon erzählt. **18.**Deswegen zogen ihm jetzt so viele Menschen entgegen. Sie hatten alle von dem Wunder gehört.

19.Da sagten die Pharisäer zueinander: "Ihr seht doch, dass wir so nicht weiterkommen. Alle Welt läuft ihm nach."

16. شاگردان او نخست این چیزها را درنیافتند، اما چون عیسی جلال یافت، به یاد آوردند که اینها همه دربارهٔ او نوشته شده بود و همان‌گونه نیز با او به عمل آورده بودند.

17. آن جماعت که به هنگام فرا خواندن ایلعازر از قبر و برخیزانیدنش از مردگان با عیسی بودند، همچنان بر این واقعه شهادت می‌دادند.

18. بسیاری از مردم نیز به همین سبب به پیشباز او رفتند، زیرا شنیده بودند چنین آیتی از او به ظهور رسیده است.

19. پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «ببینید که راه به جایی نمی‌برید؛ بنگرید که همه دنیا از پی او رفته‌اند.»

**Sermon for 2 April 2023, Lector
Stoffers on John 12:12-19**

Dear congregation!

1. The donkey on which Jesus rides when He enters Jerusalem tells us: I carry a lot of weight, although the person sitting on me is light. But I feel how much weight the person is carrying. Who is the person sitting on me who is being cheered? Some believe: a man, some a prophet. He himself says He is the Son of God. He says that God and Himself are one. On me sits the man Jesus Christ, who carries the destiny of humanity within himself. He feels the rejection, the indifference, but also the love and affection of many people.

**خطبه 2.4.2023 مدرس اشتوفرز یوحنا
19-12:12**

جماعت عزیز

1. الاغی که عیسی بر آن سوار شد و وارد اورشلیم شد، این داستان را بیان می کند: من وزن زیادی بر دوش می کشم، اگرچه شخصی که بر من می نشیند سبک است. اما من می توانم احساس کنم که فرد چقدر بار را به دوش می کشد. کسی که روی من نشسته و تشویق می شود کیست؟ برخی معتقدند: یک انسان، برخی پیامبر. خودش می گوید پسر خداست. می گوید خدا و او یکی است. عیسی مسیح مردی که سرنوشت بشر را در درون خود حمل می کند، روی من نشسته است. او طرد شدن، بی تفاوتی و همچنین عشق و توجه بسیاری از مردم را احساس می کند.

2. There are his disciples who have come with Him to Jerusalem. Not all of them love Him, one will betray Him, one is there who rejects Him. That one will soon do so. There are the other disciples who love Him but do not yet understand what is actually happening. He is alone with these thoughts. The heaviness weighs on Him and on me. I love Jesus, He chose me to carry him.

2. اینها شاگردان او هستند که با او به اورشلیم آمدند، همه او را دوست ندارند، یکی به او خیانت می کند، یکی او را رد می کند. اینیکی به زودی شاگردان دیگری هستند که او را دوست دارند اما هنوز نمی دانند که واقعاً چه اتفاقی می افتد. او با این افکار تنهاست. سنگینی به من و او فشار می آورد. من عاشق عیسی هستم، او من را برای حمل او انتخاب کرد.

3. He knew what would happen after He brought His good friend Lazarus back from death to life. He knew that the Pharisees would relentlessly persecute him and had decided to kill him. People are cheering here around me, waving palm branches, showing great joy. Hope for better conditions is expressed. The Ro-mans, the occupiers, they must go away, by force if need be.

3. او می دانست بعد از اینکه دوست خویش لازاروس را از مرگ به زندگی بازگرداند چه اتفاقی خواهد افتاد. او می دانست که فریسیان بی وقفه او را تعقیب خواهند کرد و تصمیم خواهند گرفت او را بکشند. اطرافیانم تشویق می کنند، شاخه های خرما را تکامی دهند و شادی زیادی نشان می دهند. امید به شرایط بهتر ابراز می شود. رومیان، اشغالگران، اگر لازم شد به زور بروند.

4. This hope hopes to be fulfilled by my rider, Jesus Christ. But this is precisely what is so difficult for Him to convey. No violence, no war, no terror. Humility and love and devotion to it as a means of peace. He feels that people are not ready to change their thinking, perhaps not yet. Yet he loves these people, He loves them as much as His father loves them. He has come to earth, He has to save them, He loves them so much.

4. امید است که این امید از طریق سوار من، عیسی مسیح، محقق شود. اما این دقیقاً همان چیزی است که برای او بسیار دشوار است. نه خشونت، نه جنگ، نه ترور. تواضع و عشق و ارادت به آن وسیله آرامش است. او احساس می‌کند که مردم آماده نیستند، شاید هنوز نه. او این افراد را دوست دارد، آنها را به اندازه پدرش دوست دارد، آنها را هم دوست دارد. او به زمین آمد، باید او را نجات دهد، او را خیلی دوست دارد.

5. But this rejoicing: the people do not love Him for this love, but because they see in Him the deliverance from Rome. Hosanna, it sounds beautiful, but also so full of burden. My rider suffers under the burden. He will suffer as no one has ever suffered before, nor will anyone suffer again. I am to stop; He waves to the crowd. This crowd that He will disappoint, that He must disappoint, although He loves them and precisely because He loves them. For their redemption, their debt, only He can pay. He is the door, He is the light, He is the bread they need, though they do not understand.

5. اما این هیاهو: مردم او را به خاطر این عشق دوست ندارند، بلکه به این دلیل که در او رهایی از روم را می بینند. حسنا، زیبا به نظر می رسد، اما در عین حال بسیار سنگین است. سوار من از این بار رنج می برد. او مانند هیچ کس قبلاً رنج نخواهد برد و هیچ کس دوبار رنج نخواهد برد. قرار است متوقف شوم، او برای جمعیت دست تکان می دهد. او این جمعیت را ناامید خواهد کرد، کسانی را که باید ناامید کند، حتی اگر او را دوست دارد و دقیقاً به این دلیل که او را دوست دارد. زیرا فقط او می تواند هزینه رستگاری و گناه آنها را بپردازد. او در است، او نور است، او نانی است که به آن نیاز دارند، هرچند آن را نمی فهمند.

6. Only a few: Martha and Mary, Nicodemus, the woman at the well, they believe in Him and the father. That is his hope. There are people who believe, believe in Him, the Messiah. And there are to be more. That is the way and the goal. But now we go into the city, into Jerusalem. There stand the Pharisees, He rides past them on me. They are perplexed and full of envy and jealousy. They are afraid for their power, the Pharisees.

6. فقط چند نفر: مارتا و مریم، نیکودیموس، دختر کنار چاه، به او و پدر ایمان دارند. این امید اوست. افرادی هستند که به او، مسیح، ایمان دارند. و باید بیشتر باشد. این راه و هدف است. اما الان وقتشه به شهر، به اورشلیم. فریسیان آنجا ایستاده اند، او سوار بر مناز کنار آنها می گذرد. درمانده و پر از حسادت و کینه هستند. آنها از قدرت خود، فریسیان می ترسند.

7. Jesus tells: Dear congregation, at that time I felt my donkey carrying me through the gate of the city that would not let me leave its walls. How the don-key understood more than some of the people on the roadside. A donkey under-stands more than humans. Now it is 2023. I am surprised. I am who I am. I love the people. Yet they still believe they can act with violence, terror and ha-tred instead of with love, charity, humility and gratitude as their basis and thus achieve everything.

7. عیسی می گوید: جماعت عزیز، در آن زمان احساس کردم الاغ مرا از دروازه شهر می برد و دیگر اجازه نمی داد از دیوارهای آنیرون بیایم. چگونه الاغ بیشتر از برخی از مردم در طول راه می فهمید. الاغ بیشتر از انسان می فهمد. الان 2023 است. من تعجب کردم. من همانی هستم که هستم. من مردم را دوست دارم اما همچنان معتقدند که می توانند به جای عشق، نیکوکاری، فروتنی و قدردانی بر اساس خشونت، وحشت و نفرت عمل کنند و بدین ترتیب به همه چیز دست یابند.

8. I went to the cross for them, I rose from the dead and I am sitting next to my father. I rode into Jerusalem with the words: "I am the resurrection and the life. Whoever believes in me will never die. Do you believe that?" Martha and Mary believed it and then I raised Lazarus from the dead. I am who I am. He who believes in me has eternal life. Do you believe that?

8. من برای آنها به صلیب رفتم، از مردگان برخاستم و در کنار پدرم می نشینم. من در آن زمان با این جمله بودم: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان داشته باشد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور داری؟» سوار به اورشلیم رفت. مارتا و مریم ایمان آوردند و من ایلعازار را از مردگان زنده کردم. من همانی هستم که هستم. هر که به من ایمان آورد حیات جاودانی دارد. به نظر شما؟

9. Dear congregation, now Lector Stoffers speaks: we respond with the Creed!

**I believe in God,
the Father, the Almighty,
the creator of heaven and earth.
And in Jesus Christ,
his only begotten Son, our Lord,
conceived by the Holy Ghost,
born of the Virgin Mary,
suffered under Pontius Pilate,
crucified, dead and buried,**

**9. جماعت عزیز، اکنون مدرس
اشتوفرز صحبت می کند: ما با
عقیده پاسخ می دهیم!**

**من به خدا اعتقاد دارم پدر قادر
مطلق خالق آسمان و زمین و به
عیسی مسیح پسر یگانه او خداوند
ما که از روح القدس آبستن شد و
از مریم باکره متولد شد، تحت
فرمان پونتئوس پیلاطس رنج
کشید، مصلوب شد، مرد و دفن
شد،**

**10. descended into the kingdom of death,
rose from the dead on the third day,
ascended into heaven;
He is seated at the right hand of God,
the Father Almighty;
from whence he shall come,
to judge the living and the dead.
I believe in the Holy Spirit,
the holy Christian Church,
communion of saints,
forgiveness of sins,
the resurrection of the dead
and life everlasting. Amen**

**10. به قلمرو مرگ فرود آمد، در
روز سوم از مردگان برخاست و
به آسمان عروج کرد. او در دست
راست خدا می نشیند پدر قادر
متعال؛ از آنجا او خواهد آمد برای
قضاوت زنده ها و مردگان، من به
روح القدس، کلیسای مقدس
مسیحی، اجتماع مقدسین، بخشش
گناهان، رستاخیز مردگان ایمان
دارم. و زندگی ابدی**

آمین

11. Dear congregation, an Iranian Christian tells us: I fled from Iran, I am here in the Kreuzkirche and I feel that I cannot completely free my heart from hate, sadness, anger and shame. Hatred for the regime there, sadness for the many dead and injured there and shame for the people who support the regime.

11. جماعت عزیز، یک مسیحی ایرانی می گوید: من از ایران گریختم، اینجا در کلیسای صلیب هستم و احساس می کنم نمی توانم قلبم را کاملاً از نفرت، غم، خشم و شرم رها کنم. نفرت از رژیم آنجا، اندوه برای کشته شدگان و مجروحان زیادی در آنجا و شرم برای مردم حامی رژیم.

12. But our Lord, Jesus Christ, sees us, He is a God who sees us. We can be thankful that we are now in Bremerhaven, we can be full of humility and full of trust and put our hope in our Lord Jesus Christ who sees us. He does not want a violent, hateful struggle against the regime.

12. اما خداوند ما عیسی مسیح ما را می بیند، او خدایی است که ما را می بیند. ما می توانیم شکرگزار باشیم که اکنون در برمرهافن هستیم، می توانیم فروتن و اعتماد کنیم و به خداوندمان عیسی مسیح که ما را می بیند امیدوار باشیم. او یک مبارزه خشونت آمیز و نفرت انگیز علیه رژیم نمی خواهد.

13. He wants us to have a new heart, to be carried by love and not by hate. He teaches us to love our neighbour as ourselves. He also teaches us to see the other and to show respect and not just demand it. The Lord is our shepherd, we will lack nothing. And the peace of God, which is higher than all reason, be with you all.

13. او می خواهد که ما قلب جدیدی داشته باشیم، که عشق ما را حمل می کند نه نفرت. او به ما می آموزد که همسایه خود را مانند خودمان دوست داشته باشیم، همچنین به ما می آموزد که دیگران را ببینیم و احترام قائل باشیم و فقط مطالبه نکنیم. خداوند شبان ماست، ما چیزی نخواهیم داشت. و آرامش خدایی که از هر منطقی برتر است با همه شما باد.